

فلقل روسپاه

راه نورد (۳)

(قدمی کوتاه در راه بلند ادویه - جاده فلقل)



همه شخصیت‌های معروف تاریخ به گونه‌ای روی به سوی هند داشته‌اند، از ملکه افسانه‌ای سمیرامیس - ملکه آشور - گرفته تا کوروش که مدت‌ها در شرق ایران سرگرم جنگها بود، و داریوش که خود را به طلاها و مورچه‌های طلا دار هندوستان رساند.^{۴۱} و بالاخره اسکندر که به هوای هند لشکر یونان را از سواحل مدیترانه به کناره‌های گنگ کشاند، همه در آرزوی ثروت هند و کالاهای سبک - وزن سنگین قیمت آن بوده‌اند.

این افسانه را داریم که وقتی اسکندر کودک بود در معبد، در مراسم قربانی، اسکندر دست خود را پر از کندر کرده در آتش افکند. مربی او لئونیداس، اسکندر را از جهت تبذیر سرزنش کرد و گفت: هر زمان تو مملکتی را که کندر به عمل می‌آورد تسخیر کردی میتوانی اینقدر ازین ماده معطر استعمال کنی.

این عقده در دل اسکندر بود تا به شرق رسید و وقتی غزه را فتح کرد، به انبارهای کالایی که مملو از کالای شرق و یمن و افریقا و عربستان بود دست یافت. قسمت بزرگ غنایم را برای مادر خود المپیاس و کلتوپاترا و سایر دوستان خود گسیل داشت، برای لئونیداس - معلم خود هم، پانصد تالان کندر - مژمکی فرستاد (هر تالان ۲۷ کیلوگرم)، و به معلمش نوشت: برای شما این مقدار کندر و مژمکی می‌فرستم تا دیگر در مراسم قربانی نسبت به خدایان آنقدر ممسک نیاشید.

هرودوت گوید هر ساله عربستان هزار تالان کندر به خزانه ایران هدیه میفرستاد.^{۴۲}

اشکانیان هم - خصوصاً مهرداد - خود را به هند رساندند، و اعراب هم در همان صدر اسلام پای در ساحل هند گذاشتند، سلطان محمود غزنوی و داستان او و سومات معروفتر از زهد سلمان و کفر ابلیس است. چنگیز خان هم لشکرش به سواحل گنگ رسید و تیمور نیز در حوالی سند و گنگ خیمه زد، اینکه سلاطین عالم با آن مخارج گزاف، کوشش داشته‌اند، به صورتی ارتباط سیاسی، و مآلاً تجارتي با هند داشته باشند، بر همین مبنا بوده است، و بسا بوده که مشکلات و مخارج این ارتباط، از سود احتمالی آن بسیار بیشتر بوده است - و ازین نوع بوده لشکر کشی نادرشاه افشار به هند که با وجود آوردن خروارها جواهر و طلا، باز هم دخل آن به خرج آن وفا نمی‌کرد. با همه اینها، استفاده تبلیغاتی آن نیز از چشم فاتحان عالم دور نبوده است.

وقتی مولانا سمرقندی سفیر شاهرخ به هند، در بازگشت به کرمان رسید، با حاکم کرمان - که از جانب شاهرخ مأمور بوده - ملاقات کرده و گفتگوی جالبی بین آن دو ردوبدل شده که اشاره بدان بی‌مناسبت نیست. او گوید:

«... القصه به کرمان آمد، و داروغه آنجا امیر حاجی محمد [قناشیرین] از جانب فقیر رنجیده خاطر بود، چه در وقت عزیمت هندوستان از اوضاع کرمان و اطوار امیر شکایت گونه‌ای ارسال نمود و در مزاج همایون حضرت خاقان سعید مؤثر افتاد و امیر را به دارالسلطنه هراة طلبید و خدمتش به آن سبب [به] مذلت و خواری کشید.

چون در کرمان به او ملاقات شد، روزی بر سر دیوان پرسید که مولانا چه مقدار خرج شما و ایلچیان در رفتن و آمدن شده باشد؟

فقیر گفت: قریب پنجاه هزار دینار.

گفت: آنچه می‌برید چه مبلغ بوده باشد؟

گفتم: ده هزار دینار.

خدمتش گفت: خوش سودایی است! پنجاه هزار دینار دادن و ده هزار دینار ستادن.

گفتم: حضرت خاقان سعید بازرگان نیست که این حسابها کند، گاه شانقاری^{۴۳} می‌آورند و آن حضرت، در برابر، زیادت از پنجاه هزار دینار می‌دهد. من از سرحد سرانندیب سکه و خطبه و تحفه و ایلچی می‌برم. این صورت در نظر آن حضرت ملائم‌تر از آنست که در خزانه پنجاه هزار دینار باشد... فی الجمله فقیر، هم از راه بیابان لوط که رفته بود، به طرف قهستان معاودت نمود و منتصف رمضان [۸۴۸/۲۷ دسامبر ۱۴۴۴، فصل زمستان،] به دارالسلطنه هرات رسید...

۴۲. ایران باستان پیرنیا ص ۱۳۵۲، در تنگ سرحد نزدیکی شمش روی بدنه کوه یک حجاری باقی مانده است و تنه اسب آن آشکار است. مربوط به عصر هخامنشی و شاید حمله کوروش به شرق یا عبور اسکندر بوده باشد (راوی عیسی مبارکی از رؤسای بلوچ).

۴۳. مرغ شکاری.

شکایت شب هجران فرو گذاشته به به شکر آن که بر افکنند پرده روز وصال...»^{۲۲}
به هر حال، رؤیای هند از خاطره هیچ فرمانروائی هرگز محو نشده است. همه اینها خواب خوش ثروت‌های دهلی و گوا و دکن را می‌دیدند، تا کمپانی هند شرقی آمد، دست همه را کوتاه کرد. او از شیر دراز دست روزگار معاصر است.

اگر راه دریای احمر و کانال سوئز باز نشده بود تا قرن ما هم راه فلفل - اهمیت خود را البته میتوانست حفظ کند، منتهی اختراع قطب‌نما، و حفر کانال سوئز، و کشف موتور بخار آب و چاه‌های نفت دارسی و پیدایش بتزین و هواپیما و راه‌آهن، دیگر معلوم بود که راه فلفل را به افسانه خواهد سپرد.

همرهان رفتند و ما ماندیم و دزدان در کمین

خانه ملاح در چین است و کشتی در فرنگ^{۲۵}

همه اهل تحقیق اذعان دارند که اگر ناپلئون آن کاغذهای «فدایت شوم» را برای فتح‌علیشاه نوشت و از نادرشاه به عنوان یک فاتح بزرگ در آن یاد کرد، قصد اصلیش این بود که ازین طریق راهی به هند بیابد، و تا غره هم پیش آمد، ولی به قول خودش یک مشت ریگ جلو پیشروی او را گرفت. هیتلر هم که تا استالین گراد پیش آمد، مقصودش هند بود، و پروژنتف نیز که خیمه در کابل و طور خم زد گوشه چشمی به هند داشت، همه اینها به قول مرحوم بهار

مقصد ایشان هند است و تمناشان هند هند خواهند بلی نرم تنان خزری

من از کالای هند، به دانه ریز فلفل اکتفا کردم، ولی همه میدانند که کالاهای این راه شال کشمیری هم بود، تمر هندی هم بود. کشکول درویشی هم بود، و البته شکر هندوستان هم بود که سعدی فکر می‌کرد ریشه در مصر دارد و میگفت:

کاروان شکر از مصر به شیراز آید اگر آن یار سفر کرده ما باز آید

ولی آنها که کشتزارهای طولانی نیشکر هند را دیده‌اند، خواهند پذیرفت که تجار شکر فارس و کرمان از دولت سرهند کامشان شیرین شده است.

آنچه در هند بود کالای صادراتی بود. بیخود نبود که به قول قدما حضرت ابوالبشر بعضی کوه‌های سرانندیب را مقام خود ساخت. و صاف الحضرة در وصف محصولات هند می‌نویسد: «... اوراق و قشور اشجار و خاک و گیاه و حطب آن قرنفل و سنبل و عود و صندل و کافور و مندل است عنبراشهیش فضاله‌یم و نیل و بقمش غالیه و گلگونه عالم، خار و درمنه صحاری معدل ماده‌الحيوة و معاجین با منفعت در فنون معالجات شکستگیها دهر را آب جمداو کرده مومیائی، و مریح تجارة آن نموده خاصیت کیمیائی، طاقات بروجش از تأثیرات انجم جفت طراوت، و حافاة اقطار هم خفت طلاوت، اهلیلجش بخشنده سوادشباب، و دانه فلفلش بر آتش نشاندۀ حال چهره احباب، حصبات و احجار سیلانی و بدخش مانند عمیق لب و لعل رخسار و دلستان نوربخش^{۲۴} زوایاء انجاب، همه کان

۲۴. مطلع سعدین ص ۸۴۸

۲۵. منسوب به شیخ عطار.

زر اما مضروب و خزاین و دفتان آن اماکن در یابو پرگوهر لیکن مثقوب، اشجار دائم نظیر و رطیب و نسائم هوایش بوی آور طیب، مرغان شاخس طولیان شیرین کلام و تذروان ریاضش طاووسان خوش خرام.

اگر نشان جنان در بلادهند دهند . عجب مدار که هرگز جنان چنان نبود^{۴۶} هندوستان، باوجود کثرت جمعیت، هنوز در قرن حاضر هم صادرکننده بسیاری از کالاها مانند شکر، چای، نارگیل، روغن نخل، قلع، و لاستیک و امثال آن نیز هست. فراموش نکنیم که شبه قاره هند برخی از محصولات عمده دنیا را در مقیاس انبوه تولید می‌کند مثلاً ۹۰ درصد کتف، یک سوم بادام زمینی، بین یک سوم و یک دوم چای، قریب یک سوم برنج، یک پنجم ارزن و شکر، حدود یک دهم توتون و پنبه، هم چنین مقدار معتنابهی ذرت خوشه‌ای دارد و حدود یک چهارم احشام را نیز مالک است.^{۴۷}

بنابراین هر تاجر، و هر مملکتی که با این قطعه از خاک عالم ارتباط حاصل کرده باشد، در طول تاریخ از سود آن ارتباط بی‌بهره نبوده است. در فرهنگ اروپائی، عبارت «گران مثل فلفل» یک ضرب‌المثل شده است.^{۴۸} "Cher comme poivre"

اصطخری - قریب هزار سال پیش - کالای ورودی بندر سیراف - حدود بندر طاهری را - عبارت از عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و صندل و انواع عطریات و بالاخره فلفل نام می‌برد.

یک پارتی کالا در ۲۵ ژوئن ۱۶۲۳ م. / شعبان ۱۰۳۲ هـ زمان شاه‌عباس به هرموز وارد شده که شامل ۱۶ هزار پوند میخک، ده هزار پوند جوز هندی، پانصد پوند پوست جوز، پنجاه من شاه‌حسن لپه، ۱۵ پوند مشک، صدویست کیلو چوب صندل، و ۴ قبضه تنگ، و امثال آن بوده که قیمت آنرا حدود ۹۵ هزار فلورین هلندی تخمین زده‌اند.^{۴۹}

و این همه کالا تازه در روزگاری از راه دریا رسیده که اهل اصطلاح، کشتی را، در آن روزگار «کشکول ملک‌الموت» لقب داده بودند - به دلیل آنکه هنوز قطب‌نما کشف نشده و از نیروی بخار استفاده نمیشد. من در یک جای دیگر نوشته‌ام که کرمان زاده راه فلفل است، و نام بسیاری از شهرها در بیابانهای بلوچستان و کرمان ریشه در اویدی و سانسکریت و بشاگردی دارد - مثل کلمه بم که با بمبئی از یک ریشه است و بوزه و بروات که با پوره و پهره هم‌ریشه است و گهره در بندرعباس و گل‌گهر در سیرجان که با گهره و عجایب گهر، به معنی موزه در هند، هم‌ریشه است و خود کلمه کرمان که کارامانی با کلمه کارما - فلسفه قدیم هند - ریشه یکی دارد.

۴۶. تاریخ و صاف، چاپ سنگی، ص ۳۰۰.

۴۷. جغرافیای عمومی جهان، جسی ویلر، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۳۵۴.

۴۸. یعنی زیاد گران tres cher a causee du haut prix qu' avait l'autrfois le poivre.

به خاطر بالا بودن قیمت که در قدیم فلفل داشته است. (فرهنگ لاروس).

۴۹. ازدهای هفت سر ص ۳۲۳، نقل از ترجمه اولین سفراء.

مردم فارس و کرمان - و حتی خوزستان - تنها دو گونه ثروتمند داشتند: یا ثروتمندان خاک بودند که کشاورزی میکردند^{۵۰}. یا ثروتمندان راه که تجارت داشتند، بقیه مردم، یعنی اهل حکومت و ظلمه و کارگران و اهل علم و هنرمندان و سایر طبقات عموماً وابسته به این دو منبع مهم درآمد میشده‌اند.

ارزش افزوده کالای هند، تجار ثروتمند معروفی را در تاریخ جنوب ایران به ما معرفی میکند. تا پیش از کشف امریکا و گینه جدید، کاشت و برداشت فلفل منحصر به هند بود و جاوه و چند جزیره دیگر و کمی هم حبشه. این ادویه در جایی دیگر به عمل نمی‌آمد و بالتیجه کالای انحصاری بود.

یک مسافر فرنگی که سالها پیش از بوشهر دیدن کرده می‌گوید هر سال دو کورور روپیه پول نقد ازین بندر به هندوستان رفته در عوض ادویه جات به ایران وارد میگردد، وارث شیخ ناصر به واسطه تجارتی که با هندوستان داشت مالک سیصد هزار تومان و چه نقد و سه هزار شتر و مادهایان بود که تمام این مکتب به دست لطفعلی خان زند افتاد^{۵۱}.

طی این مسیر طولانی چند هزار کیلومتری و گذر از کتل دختر و کولی کش و عبور از پوزه سنگ بُر نعل اشکن تیرانداز، و رسیدن به سواحل مدیترانه چه دلیلی داشت؟ یک دلیل اقتصادی و اجتماعی مهم که از فرط سادگی کسی آنرا به زبان نیاورده است.

ابن حوقل - هزار سال پیش - از یک تاجر ایرانی نام میبرد که در سیراف بوده، و گوید چهل سال این مرد از کشتی پا به خشکی نگذاشته بود - و ثلث اموال او که طبق وصیت او برای امور خیر مصرف

۵۰ و خواجه کریم‌الدین یاریزی در حضور شاه از آن تعبیر به کیجاگری کرده است. (سنگ هفت قلم، ص ۳۳۴).

۵۱ مرآت‌البلدان ناصری ج ۱ ص ۳۵۰. مسأله تجارت هند در بنادر جنوب خصوصاً عباسی و لنگه و بوشهر چنان نفوذ و قدرت مالی یافته بوده که معاملات بزرگ که هیچ، حتی معاملات کوچک هم با واحد پول هند (= روپیه) صورت می‌گرفت حتی زکوة را هم به روپیه می‌پرداختند. سدیدالسلطنه مینویسد: ... در خود لنگه، سنگ کش سوروی هستند، آنها هم الاغ خود را به عباسی کرایه دهند. یک الاغ هم مسافر خواسته باشد ممکن است بدهند. برای هر الاغی هشت تا ده روپیه کرایه خواهند... در بند معلم، مالیات اینجا ازین قرار است: سرانه سیصد روپیه. مالیات نخل نصفه رعیت پانصد روپیه، زکوة خرما صد قطعه که در چهار صد روپیه تسعیر می‌کند، مالیات جهازاتشان چهار صد روپیه. از محصول جو و گندم ده یک می‌گیرند. شتر زیاد دارند. الاغ سواری و کرایه می‌دهند. تا لنگه نیم روپیه، تا بندر خمیر دو روپیه کرایه می‌گیرند... (سدیدالسلطنه ص ۵۸۷). در واقع روپیه در آن روزگار در جنوب ایران همان نقشی را بازی میکرد که این روزها دلار پشت سبز، در بسیاری از کشورها بازی میکند، و جا را بر بسیاری از پولهای محلی و بومی تنگ کرده است.

شده به نهصد هزار دینار - نهصد هزار سکه طلای حدود پنج گرمی - رسیده بوده است.^{۵۲}

امام جمعه شما^{۵۳}، دیروز حرف بسیار مهم و معقولی زد که گفت:

- فارس، بدون خلیج فارس، دیگر فارس نیست.

آن روز که کاروان شکر از مصر، به قول سعدی، به شیراز می آمد، امکان میداد که به قول نظامی
صدها بازرگان صدخروار قندی در شهرهای فارس بیتوته کنند.

روایتی داریم که سالی صد هزار دینار عشوربندری از باج شترهای یک تاجر کرمانی در زمان
ملک ارسلان شاه سلجوقی، در هرموز به خزانه پادشاه واصل می شده است. این مرد چندان مقتدر
بود که مثل شاه بر در سرای او پنج نوبت می زدند. محمد بن ارسلان پادشاه سلجوقی کرمان گفته بود
من مانع این کار او نمی شوم، زیرا او کسی است که تنها از باج عبور شترهایش، سالیانه مبلغ
صد هزار دینار عشور به خزانه من می رسد.^{۵۴}

شهرهای بزرگ بین راه لفل، عموماً صورت بین المللی داشته اند چنانکه به قول افضل کرمان
یکی از آن شهرها، مثلاً در کرمان: [قمادین - جیرفت، کامادی] موضعی بود بر در جیرفت، مسکن
غریباً روم و هند، و منزل مسافران بزرگ و بحر، خزینه متمولان، گنج خانه ارباب بضایع شرق و غرب،...
قمادین محط رحال رجال آفاق و مخزن نفایس چین و ختن و هندوستان و حبشه و زنگبار و دریابار
روم و مصر و ارمینیه و آذربایجان و ماوراءالنهر و خراسان و فارس و عراق بود.^{۵۵}

۵۲. ازدهای هفت سر، ص ۳۶۰.

۵۳. آیة الله حایری. و من براین حرف حکمت آمیز آن روز امام جمعه شیراز می افزودم که آری،
فارس بدون خلیج فارس دیگر فارس نیست، و البته خلیج فارس هم بدون فارس خلیج هست، خلیج العرب
هست، خلیج بصره هست، خلیج بوشهر هست، خلیج هرمز دگان هست، همه اینها هست، ولی البته بدون
فارس دیگر خلیج فارس نیست.

آن روز که من این حرف را به زبان آوردم ششم آبان ۱۳۷۲ ش/ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۳ م/ ۱۱ جمادی الاول
۱۴۱۴ هـ بود - صبح پنجشنبه، ساعت ۹ صبح، بین الطلوعین - یعنی قبل از استاد دکتر زرین کوب و بعد از دکتر
اسلامی ندوشن.

البته هنوز لب نجبانه بودم و سینه صاف نکرده بودم که دکتر رستگار فسای گفت: وقت تمام است:
عجب کساخی است این کباخ دلاویز که تا جاگرم کردی گویدت خیز
سخنرانی بیست دقیقه ای جیره بندی معهود کنگره ای مثل چای خوردن توی استکان کوچک شخصی
می ماند؛ استاد بزرگوار مان دکتر محمد خوانساری از قول یکی از روحانیون بزرگ صاحب رأی نقل می کرد
که آن روحانی فرموده بود: چای خوردن در استکان کوچک شخصی مثل نماز صبح می ماند که به دل آدم
نمی چسبد، هنوز الله اکبر نگفته ای باید بگوئی اسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۵۴. صورة الارض ابن حوقل، ترجمه دکتر شعار ص ۸

۵۵. سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۶۲ و ۱۰۰.

و در بلاد خراسان و عراق، جماعت تجارند که مکسب و متجر ایشان کرمان بود. معروفی از یزد با بنده گفت که در و دیوار خانه‌های ما [مردم یزد] از کرمان سپید شده...^{۵۶} و من باید بگویم که بیشتر این سپیدی خانه‌های یزد از برکت همین قلقل سیاه بوده است.

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی که حدود ششصد سال پیش به عنوان سفیر از دربار تیموریان به هند رفته و خط سیر او از قهستان و بیرجند و کرمان و هرمز بوده، دریاب بندر چرونی گوید: «تجار اقالیم سبیه از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قیباق و نواحی قلماق و تمام بلاد مشرق و چین و ماچین و خان بالیق روی توجه به آن بندر دارند، و مردم دریابار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیرباد تناصری و سقوطره و شهرنو و جزایر دیوه محل تا دیار بلیبار و حبش و زنگبار و بندرهای بیجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبات و سواحل بزّعرب تا عدن و جدّه و ینبوع، نفایس و طرایف که ماء و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد- به آن بلده آرند، و مسافران عالم از هر جا آیند و هر چه آرند، در برابر هر چه خواهند، بی زیادت جستجوی در آن شهر یابند، هم نقد دهند هم معاوضه کنند. و دیوانیان از همه چیز، غیر زر و نقره، عشر ستانند.»

۳۴

مولانا، به یک امر مهم اجتماعی - که تولرانس باشد - درین شهرها اشاره کرده، گوید: «واصحاب ادیان مختلفه، بل کفار، در آن شهر بسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند، و به این سبب آن بلده را دارالامان گویند...»^{۵۷}

این مطلب را سمرقندی ذیل حوادث ۸۴۵/۱۴۴۱ م. نوشته است. اینکه من سخنرانی خود را در تورنتو عنوان داده بودم «مبادی اجتماعی تولرانس در تاریخ کرمان»، ازین سبب بود که میدانستم شهرهای بیابانی که مبنای وجود و پیدایش آنها بر تجارت و اقتصاد است هیچ راهی ندارند جز این که با همه ملل و نحل یک سازگاری فکری و روحی داشته باشند، و لقب دارالامان کرمان هم ظاهراً به همین دلیل بوده - که سمرقندی در حق بنادر ساحلی نوشته است.

لا بد سؤال این است که در برابر آن کالائی که از هند وارد میشد یا کالای عبوری هند، چه کالائی در عرض به هند میرفت؟

۵۶. قول افضل کرمان، عقدالعلی، ص ۷۹.

۵۷. مطلع سعدین، تصحیح پروفیسور محمد شفیع، ص ۷۶۸.

کالاهانی که در عوض به هند وارد میشد، علاوه بر احجار کریمه و طلا و نقره بعضی صمغها و روناس و انقوزه - که هنوز هم به هند میرود^{۵۸} بود. یکی از موارد اصلی آن چارپای معروف اسپ بود، که خصوصاً در جزایر فارس و قطیف و لحسا و بحرین و هرموز و قلهاط صادر میشد، و هفتصد سال پیش «یک سر اسب دو بیست و بیست دینار زر سرخ معین شده از قدیم باز به شرط آنکه اگر در متالف بحار آفتی رسد یا چند سر سقط شود عوض آن بر خزانه پادشاه واجب باشد. و از معتبران روایت است که در عهد اتابک ابوبکر [زنکی / فوت جمادی الثانی ۶۸۹ هـ / مه ۱۲۶۰ م.] هر سال ده هزار سر ازین مواضع به معبر و کنبات و آن حدود فرستادندی و بهاء آن که دوهزار هزار و دو بیست هزار دینار باشد - اکثر آن از فاضلات حاصلات موقوفات بتخانه و تمغاه جواروی - که وقفاند بر کنائس و معابد آن کفره فجره و به فاحشه مشغول - حوالت رفتی...»

وصاف توضیح میدهد که آب و هوای هند مساعد پرورش اسب نیست و به همین دلیل باید آنرا از خارج وارد کند. «و به هنگام حاجت بی رعایت شرط اجسام و ترتیب رکوب و رسوم فروسیت، جنود هند چون دیوان بران مراکب هم تک براق رفتار سوار شوند... و در اندک زمان ضلیع ظالع شود و قوی مهزول و فره کاهل و نشیط کودن، بل تمامت معیوب و سقط گردند، و در آن آب و هوا ازین اسبان کوه پیکر که بی تازیانه رفتار تازیانه دارند... اگر اتفاق نتاجی افتد، نیک حقیر و به غایت مستهجن باشد چنانکه شایان رکوب ندانند، لاجرم سال به سال احتیاج ایشان به اسبان متجدد شود و بدین سبب دلال بلاد اسلام را متحمل باشند و هذا حکمة الهیة... مقتضی حکمت نامتناهی آن است که مشرقی را به اصناف بضاعات مغربی احتیاج ظاهر باشد و مغربی را به متناولات دیار مشرق افتقار باهر»^{۵۹}

ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۵۸. سیاست و اقتصاد عصر صفوی ۱۳۰ و ۲۷۱، هندیها سکه‌های نورا از مملکت خارج می‌کنند و به هند می‌برند. (ایضاً ص ۲۸۰). تعجب خواهید کرد اگر بگوییم که اسکله (یا به قول سدیدالسلطنه عسقله) گچین لار سالی چهل تومان اجاره می‌رفت که چی؟ از صد جفت [سنگ] آسیا شش قران گیرند - خواه به داخله و خواه به خارجه حمل کنند... صنعت سکنه آنجا ساختن سنگ آسیاست. سنگ آن در کوهی است که در بالای آن قریه واقع شده، جفتی یک قران تا سه قران فروشند. (سدیدالسلطنه ص ۵۹۲). خوب از همین سنگ دستاس می‌توانید حساب بقیه صادرات مثل زیره و انقوزه را بکنید. مروارید که جای خود دارد.

۵۹. تاریخ و صاف، ص ۳۰۲.